

بررسی مسئله تغییر تابعیت اتباع ایران و عثمانی و واکنش دولت ایران به آن در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۲م/۱۳۱۷ تا ۱۳۴۱ق از خلال منابع و اسناد ایرانی

مرتضی دهقان‌نژاد*

مینا معینی**، بهناز قائد شرفی***

چکیده

مجاورت دو حکومت ایران و عثمانی و مشابهت‌های فرهنگی و تاریخی‌شان سبب شد در دوره قاجار تعداد بی‌شماری از اتباع دو طرف به دلیل مشکلاتی که در وطنشان با آن مواجه بودند به کشور همسایه مهاجرت کنند و تغییر تابعیت دهند. اگرچه شماری از مهاجران نیز در آغاز ضمن زندگی و کسب و کار در کشور همسایه تابعیتشان را حفظ می‌کردند، اما پس از مدتی تابعیتشان را تغییر می‌دادند. از این رو، این موضوع مهم است که چه دلایلی باعث می‌شد این افراد تابعیتشان را تغییر دهند و واکنش دولت ایران در برابر تغییر تابعیت اتباعش چه بود؟ این مقاله با روش کتاب‌خانه‌ای و اسنادی این موضوع را بررسی کرده است و نتیجه نشان می‌دهد دلایلی مانند اختلافات مذهبی، بدرفتاری مأموران و دولت‌ها، بیرون آمدن اتباع از قید قوانین کشورشان، و شرایط اقتصادی موجبات تغییر تابعیت افراد را فراهم کرده و این امر اغلب با اعتراض‌های پی در پی دولت ایران مواجه بوده است.

کلیدواژه‌ها: تغییر تابعیت، اتباع خارجی، ایران، عثمانی، مهاجرت.

* استاد تاریخ، دانشگاه اصفهان، mdehqannejad@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)، mnmoeini89@gmail.com

*** کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه اصفهان، b.ghaedsharafi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۹

۱. مقدمه

ایران و عثمانی به سبب نزدیکی جغرافیایی، پیوندهای مشترک دینی و تاریخی، و شباهت‌های فرهنگی همواره ارتباط تنگاتنگ و ممتدی با یکدیگر داشته‌اند. به دلیل همین شباهت‌ها و همسایگی دو کشور رفت و آمد اتباع ایران و عثمانی به قلمرو یکدیگر گسترش یافت و به تدریج در قراردادهایی که میان دو کشور امضا شد، به موضوع اتباع و مشکلاتشان در دو کشور توجه شد. در اغلب مطالبی که در این باره نوشته شده به موضوع روابط سیاسی دو کشور توجه شده، اما به اتباع دو کشور چندان پرداخته نشده است.

پیش از تشکیل دولت صفویه و عثمانی، اتباع دو طرف به انگیزه‌های گوناگون به قلمرو یکدیگر رفت و آمد می‌کردند که این رفت و آمدها به تدریج در دوره قاجاریه به ویژه اواخر عمر این سلسله بیش‌تر شد. از آن‌جا که مهاجران مدت طولانی یا به صورت مادام‌العمر در کشور همسایه ساکن می‌شدند، حضورشان تأثیر مهمی در روابط دو کشور داشت. زوار، علما، بازرگانان، عشایر مرزی، و مردم عادی بنا به مشکلاتی که در کشورشان داشتند، به کشور همسایه مهاجرت می‌کردند. این مهاجران در کشور مقصد با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو می‌شدند که یکی از آن‌ها مسئله تغییر تابعیت بود. اما چرا اتباع تابعیتشان را تغییر می‌دادند و واکنش دولت ایران به این مسئله چگونه بود؟

این پژوهش با روش کتاب‌خانه‌ای و اسنادی موضوع تابعیت و مشکلات تغییر تابعیت اتباع دو کشور را بررسی می‌کند و این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که اتباع به دلیل زندگی بهتر در کشور همسایه یا از سر اجبار تابعیتشان را تغییر می‌دادند و واکنش ایران به تغییر تابعیت اتباعش تند و همراه با اعتراضات مداوم بود.

پیش از این در پژوهش‌ها و مقاله‌هایی به گوشه‌ای از مشکلات مهاجران اشاره شده است. برای مثال رضا دهقانی در مقاله «وضعیت حقوقی - اجتماعی جامعه ایرانیان مقیم عثمانی در سده‌های ۱۱ تا ۱۴ق. با تأکید بر عراق» به برخی از مشکلاتی که مهاجران ایرانی در خاک عثمانی با آن مواجه می‌شدند پرداخته است. اما در این پژوهش به مسئله تابعیت اتباع پرداخته نشده است. علی موجانی نیز در مقدمه دو کتابش، *عتبات عالیات* عرش درجات و *بازسازی تاریخ فراموش شده*، به مناسبات، علایق، و تبادلات اجتماعی میان حوزه‌های شیعه‌نشین عراق و ایران پرداخته و در خلال آن به وضعیت و مشکلات اتباع فقط اشاره‌ای گذرا کرده است.

۲. تابعیت

تابعیت (citizenship) در اصطلاح رابطه‌ای سیاسی و معنوی است که شخص را به دولت معینی مرتبط می‌کند؛ به طوری که حقوق و تکالیف اصلی‌اش از همین رابطه ناشی می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۳۵). از این منظر، رابطه فرد و دولت رابطه‌ای سیاسی است که از قدرت حاکمیت دولتی ناشی می‌شود که فرد را از خودش می‌داند. البته این رابطه جنبه معنوی هم دارد که با محل سکونت شخص هیچ ارتباطی ندارد. برای مثال برخی افراد در همه عمر ایران را ندیده‌اند، اما تابعیت آن را دارند. افراد تابع ایران هر کجای دنیا که باشند به ایران مرتبط‌اند و خود را ایرانی می‌دانند (مدنی، ۱۳۷۲: ۳۳).

در ایران، تا قرن دوازدهم قمری، واژه تابعیت و مشتقاتش فقط به معنای لغوی آن یعنی پیرو و فرمان‌بردار بود و از مردم ایران، حتی در روابط خارجی، با عنوان «رعایای ایران» یاد می‌شد. این واژه نخستین بار در ضمیمه عهدنامه کردان (Treaty of Kurdan)، که در شعبان ۱۱۵۹ / سپتامبر ۱۷۴۶ میان نادرشاه افشار و سلطان محمدشاه اول عثمانی منعقد شد، به معنای اصطلاحی آن به کار رفت. در این ضمیمه آمده بود که بازرگانان ایرانی مانند اتباع دولت عثمانی و مطابق مقررات عمومی، حقوق گمرکی کالایشان را پرداخت کنند (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۶۷). در پایان این معاهده مقرر شده بود که اگر اتباع ایران و عثمانی به خاک یکدیگر فرار کرده و بخواهند تابعیتشان را ترک کنند، دولت‌ها این تابعیت جدید را نپذیرفته و آن‌ها را به دولت دیگر تسلیم کنند (مدنی، ۱۳۷۲: ۶۷). از این زمان به بعد است که به تدریج در قراردادهایی که میان ایران و سایر کشورها منعقد شد واژه اتباع جانشین واژه رعایا شد.

در دوره قاجار، به‌ویژه با انعقاد دو عهدنامه ارزروم (Treaty of Eerzurum)، بیش از پیش به موضوع تابعیت و وضعیت اتباع دو کشور ایران و عثمانی در قلمرو یکدیگر توجه شد. در قرارداد ارزروم نخست به اهالی دو کشور، اعم از زوار، تجار، فراریان، و سایر اتباع توجه شد و دو دولت توافق کردند «تبعه و اهالی دولتیین علیتین [که] به ممالک جانبین آمد و شد می‌نمایند، به مقتضای جهت جامعه اسلامیة معامله دستانه شده، از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند» (گزیده اسناد، ۱۳۶۹: ج ۱، ۲۹۶).

در این باره عهدنامه دوم ارزروم به مراتب مهم‌تر از عهدنامه اول بود. در این عهدنامه ضمن این‌که مقرر شد دو دولت اسباب آسایش اتباع یکدیگر را فراهم کنند، موافقت کردند در شهرهای مختلف کنسول داشته باشند (همان: ۴۸۱). پیش از این در قرارداد کردان و قرارداد اول ارزروم مقرر شده بود که دو طرف به منظور جلوگیری از اختلاف یا حل فوری

آن سفیر یا نماینده‌ای تام‌الاختیار به دربار یک‌دیگر اعزام کنند، اما این بار با توجه به کثرت رفت و آمد اتباع ایران و عثمانی به قلمرو یک‌دیگر، اختلافاتی که بین اتباع وجود داشت، و مشکلاتی که از قبل مسئله تابعیت ایجاد می‌شد، تصمیم گرفته شد روابط کنسولی برقرار شود و برای نخستین بار در تاریخ دیپلماسی ایران این دولت افزون بر سفیر مقیم در دربار یک کشور، در شهرهای گوناگون نمایندگان رسمی منصوب کرد تا افزون بر حل و فصل اختلافات میان اتباع ایران و عثمانی در محل و جلوگیری از تشدید آن، از اتباع ایرانی حمایت و پشتیبانی کنند (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۸۶).

به دلیل اهمیت موضوع، در عهدنامه‌هایی که بعد از این تاریخ میان دو دولت منعقد شد، به تابعیت و مسائل مربوط به آن بیش‌تر توجه شد. در عهدنامه مودت (Friendship Treaty)، که به تاریخ ۷ ذی‌الحجه ۱۲۹۰ / ۲۶ ژانویه ۱۸۷۴ در استانبول میان دو دولت امضا و دو سال بعد، یعنی در ۲۱ ذی‌القعدة ۱۲۹۲ / ۱۹ دسامبر ۱۸۷۵ تکمیل شد، به مواردی اشاره شد که عبارت‌اند از وضعیت اتباع دو کشور، رسیدگی به دعاوی و منازعات آن‌ها، وظیفه کارپردازی‌ها در رابطه با اتباع، قوانین مربوط به تردد اتباع و تذکره آن‌ها، مقررات مربوط به ترک تابعیت، مستثنا بودن ایرانیان از خدمت عسکری، و امتیازات و مساعداتی که اتباع دو کشور از آن بهره‌مند می‌شدند، از جمله برخورداری اتباع دو کشور از شرایط و امتیازات دول کامله‌الوداد (طباطبایی مجد، ۱۳۷۳: ۳۹۵-۳۹۸).

در ۱۳۱۷ / ۱۹۰۰ فرمانی با عنوان «قانون‌نامه تابعیت دولت علیه ایران» مشتمل بر ۱۵ ماده به امضای مظفرالدین شاه رسید؛ از جمله این مواد قوانین تابعیتی بود که در آن به اصل خون^۱ و اصل خاک^۲ توجه شده بود (مدنی، ۱۳۷۲: ۶۸).

به رغم امضای عهدنامه‌های متعدد میان دو کشور و وضع مقررات مربوط به تابعیت، موضوعاتی نظیر تغییر تابعیت، ازدواج زنان و مردان طرفین با یک‌دیگر و موضوع تابعیت فرزندانشان، اجبار اتباع به ترک تابعیت خود، اجبار ایرانیان به انجام خدمت عسکری (سربازی) و به‌طور کلی سوء رفتار با اتباع دو کشور از مواردی بود که دو دولت بر سر آن به مذاکره و مباحثه می‌پرداختند و همواره بخشی از شکایاتی که به کنسولگری‌ها می‌رسید در این باره بود که در ادامه بررسی می‌شود.

۱.۲ تغییر تابعیت

بررسی‌ها نشان می‌دهد در دوره مد نظر اتباع دو طرف به دلایل گوناگون تابعیتشان را تغییر می‌دادند. گاهی به سبب اجحاف‌هایی که دولت در حقشان می‌کرد و در مقابل امتیازهایی که

کشور همسایه برایشان در نظر می‌گرفت تابعیتشان را تغییر می‌دادند. مأموران و کارپردازان کشور همسایه نیز آن‌ها را به این کار تشویق می‌کردند. در توضیح مورد اخیر می‌توان به تحریک و تشویق عشایر مرزی اشاره کرد. برای مثال محمد صدیق بیگ، که «از رؤسای عشیرت حیدرانلو و قائم‌مقام دوالای سواری حمیدی [رئیس طایفه حمیدی] و صاحب پانصد و ششصد خانوار» (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۴، ۲۸۲) بود، در ۲۴ رجب ۱۳۲۱ با ۶۰ نفر از افراد ایل و رؤسای عشیرت خود و به تشویق و اغوای میرزا آقاخان نامی، که کارپرداز ایران در بایزید بود، به خاک ایران وارد شدند. او پس از ورود به ایران به ملاقات اقبال‌السلطنه، حاکم ماکو، رفت تا در صورتی که حاکم در دهات ماکو برای بیلاق و قشلاق او و طایفه اش مکان و مرتعی معین کند، با توابعش به ایران مهاجرت کنند (همان: ۲۸۰) و به تابعیت این کشور درآیند.

با درخواست وی موافقت شد و محمد صدیق بیگ با ۸۰ الی ۹۰ خانوار به خاک ایران وارد شد و وعده داد که به غیر از ۵۰۰، ۶۰۰ خانوار از طایفه خود، ۵۰۰ خانوار از طایفه دیگر حیدرانلو به خاک ایران مهاجرت کنند (همان: ۲۸۲-۲۸۳). ورود این عشایر مهاجر از نظر اقتصادی به نفع ایران بود؛ زیرا با اسکان آنان در نواحی مرزی و اتحاد این ایلات تجاوز عشایر ایرانی به مرزها کاهش می‌یافت و به تدریج نواحی سرحدی آباد می‌شد (افشار، ۱۳۸۰: ۳۲۰-۳۲۱). از سوی دیگر، هنگامی که این ایلات به تابعیت ایران درمی‌آمدند، مانند سایر ایلات و عشایر ایرانی مالیات می‌پرداختند و سرباز می‌فرستادند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۹). به همین دلیل بود که ارفع‌الدوله (سفیر ایران در استانبول) هنگامی که میرزا آقاخان (کارپرداز بایزید) را برای رسیدگی شکایات اتباع ایران به وان اعزام کرد، به وی دستور داد هنگام بازگشت از مرزها با بعضی رؤسای عشایر خاک عثمانی ملاقات و آن‌ها را به مهاجرت از عثمانی تشویق و ترغیب کند و «به حسن توجهات و نگاه‌داری اولیای دولت علیه امیدوار و مستظهر سازد» (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۴، ۲۸۶). کارپرداز نیز هنگام بازگشت با محمد صدیق بیگ ملاقات و در این باره با وی مذاکره کرد که شرح آن گذشت. دولت عثمانی نیز عشایر و ایلات ایرانی را به مهاجرت از ایران و ورود به خاک خود ترغیب می‌کرد. در محرم ۱۳۲۲/ آوریل ۱۹۰۴ دولت عثمانی فردی به نام بایزید آقارا، که به دلیل ارتکاب جرمی از طرف دولت ایران تحت تعقیب بود، با فرستادن سپاهی حمایت و او را به مهاجرت از ایران تشویق کرد. سرانجام دولت عثمانی موفق شد وی را با ۵۰۰ خانوار به خاک خود وارد کند و در آن‌جا به او «منصب و موجب و ریاست داده نگاه داشته‌اند؛ حتی بایزید آقا مهر پاشایی درست» کرد (همان: ۲۹۶).

به هر حال ترغیب این ایلات از طریق یکی از دولت‌ها از یک سو و مشخص نبودن تابعیت و موطن اصلی این ایلات از سوی دیگر اختلافات بین ایران و عثمانی را تشدید می‌کرد.

به غیر از ایلات و عشایر، دو دولت می‌کوشیدند سایر شهروندان را به مهاجرت و تغییر تابعیت ترغیب کنند. در این باره باید به نامه‌ای اشاره کرد که کنسولگری ایران در موصل و کرکوک در ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۲/۸ می ۱۹۱۴ به وزارت خارجه نوشته که در این گزارش به خوبی به دلایل تغییر تابعیت دو طرف اشاره شده است. راوی نامه، که ظاهراً کارپرداز ایران در موصل و کرکوک است، مدعی می‌شود که در این مناطق طوری رفتار کرده که صداقت و وطن‌دوستی‌اش به عموم ثابت شده و حتی در میان اتباع عثمانی نیز نفوذ فراوانی کرده است؛ به طوری که بسیاری از آن‌ها مایل بودند املاکشان را در خاک عثمانی بفروشند و به ایران مهاجرت کنند و تبعه ایران شوند یا این که تبعه ایران شوند و با گرفتن تذکره اقامت کماکان در موصل باقی بمانند. وی می‌گوید اگر دولت ایران درخواستشان را قبول کند، در مدت اندکی بیش از ده هزار نفر از اشراف این ولایت، که همه مشهور و صاحب املاک بودند، تبعه دولت ایران می‌شوند. به گفته او، شخصی به نام شیخ عبیدالله از طرف دوازده شیخ و هزار خانه به کارپردازی ایران مراجعه کرد و ضمن تقاضای تذکره ایران، برای حرکت به خاک ایران اجازه خواست (گزیده/اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۵۶۶). او به تغییر تابعیت ایرانیان اشاره می‌کند و ضمن سرزنش آن‌ها، مقصر اصلی در این امر را حکومت محلی و مأموران عثمانی می‌داند. از این رو، وقتی یکی از ایرانیان به دلیل شکایت یا تنبیه به کارپردازی احضار می‌شد، فوراً برای تغییر تابعیت به حکومت محلی درخواست می‌داد و مأموران نیز بلافاصله درخواستش را می‌پذیرفتند و او را تشویق و همراهی می‌کردند. در این میان هرچه دولت ایران اعتراض می‌کرد که از پذیرش «این گونه اشخاص مفسد» (همان: ۵۶۷) خودداری کنند، عثمانیان خلاف آن عمل می‌کردند؛ بنابراین یکی از دلایل تغییر تابعیت ایرانیان فرار از مجازات و تنبیه به دلیل نقض قانون یا خطایی بود که انجام می‌دادند. مثلاً اگر از اتباع ایرانی کسی به ایرانی دیگر مقروض بود و از طرف کنسولگری محاکمه و قرضش مطالبه می‌شد، برای طرفه از ادای قرضش تابعیت عثمانی را می‌پذیرفت و با این که کنسولگری رسماً اعلام کرده بود تا زمانی که شخص در حال محاکمه است و از او رفع شکایت نشده تغییر تابعیتش پذیرفته نیست، مأموران عثمانی به او تذکره داده و تابعیت جدیدش را قبول می‌کردند (گزیده/اسناد، ۱۳۷۰: ج ۳، ۲۶۱). بنابراین تسهیلاتی که دولت عثمانی به اتباع ایرانی می‌داد و پذیرش درخواستشان بدون هیچ قید و

شرطی، باعث می‌شد ایرانیان برای فرار از مجازات و بازخواست مأموران دولتشان به تابعیت عثمانی درآیند.

در نامه مزبور اشاره می‌شود تعداد ایرانیانی که حاضر می‌شدند تبعه عثمانی شوند فقط چند نفر بودند و آن هم بی‌سروپاهایی بودند که به فساد شهرت داشتند و اغلب باعث شکایت ریش سفیدان ایرانی می‌شدند. برعکس، عثمانی‌ها چند هزار خانوار و اشراف و اعیان درجه اول بودند که آرزوی گرفتن تذکره و تابعیت ایران را داشتند (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۵۶۷).

البته گفته می‌شود درباره ایرانیان درست نیست؛ زیرا مطابق اسناد موجود بسیاری از طبقات مختلف ایرانی تابعیتشان را تغییر می‌دادند. یکی از این اسناد نامه شخصی به نام حاجی میرزا موسی سیاح اصفهانی به وزارت خارجه است. در این نامه از ظلم و اجحاف مأموران ایرانی شکایت و گفته شده که از طرف دولت به خارج می‌رفتند و جان و مال رعیت بیچاره را مباح دانسته و می‌بردند و همین تعدیات مأموران بود که باعث شد بسیاری از اتباع سرشناس ایرانی با چندین میلیون دارایی تابعیت ایرانی را ترک کرده و تابعیت عثمانی، روس، یا انگلیس را بپذیرند (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۵، ۴۵۰-۴۵۱).

بنابراین سوء رفتار دولت و مأموران و تعدی و اجحاف آن‌ها در حق اتباعشان از دلایل تغییر تابعیت بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که از طرف ایران مأمورانی بی‌بضاعت برای انجام مأموریت به عثمانی فرستاده می‌شدند. این مأموران پس از ورود به این مناطق، که مقرری دولتی نداشت، برای رفع مشکلاتشان، گذراندن روزها، و تهیه پس اندازی برای آینده، به جان اتباع ایرانی افتاده و به بهانه‌های گوناگون از هر یک چیزی گرفته و انواع تعدیات را در حق آن‌ها روا می‌داشتند. در نتیجه ظلم همین مأموران محتاج بی‌بضاعت بود که تبعه ایران به تغییر تابعیت مجبور می‌شدند (همان: ۲۷۹).

دولت عثمانی دولت مسلمان سنی‌مذهب بود که گاه تعصب دولت‌مردانش عرصه را برای اقلیت‌های مذهبی تنگ می‌کرد. بنابراین به دلیل اختلاف‌های مذهبی و مشکلاتی که حکومت برای اقلیت‌ها پیش می‌آورد، اتباع تصمیم به تغییر تابعیت می‌گرفتند. برای مثال، آرامنه عثمانی به دلیل سخت‌گیری حکومت عثمانی و مشکلاتشان در خاک این کشور به روسیه مهاجرت کردند و به مدت شش سال با اجازه دولت روسیه بدون تذکره در آنجا اقامت کردند. تا این که در ۱۳۱۹/۱۹۰۲ دولت روسیه به آن‌ها دستورهایی داد که طبق آن مهاجران موظف شدند در صورت قصد اقامت در روسیه تابعیت روسی را بپذیرند و اگر چنین تابعیتی را نمی‌خواستند باید خاک روسیه را ترک می‌کردند. از این رو، از آن‌ها چندین

خانوار تصمیم گرفتند به تابعیت دولت ایران درآیند. خلیفه کل ارامنه مقیم اوچ کلیسا از طریق خلیفه ارامنه از دولت ایران درخواست کرد که تابعیت ایرانی این ارمینیان را قبول کرده، در حوزه حکومت سلماس به آنها محل سکونت اعطا کند (همان: ۵۰۶). مظفرالدین شاه نیز طی حکمی در ذی القعدة ۱۳۱۹/ فوریه ۱۹۰۲ به آنها اجازه داد که در خوی و سلماس ساکن شده، «رعیتی کرده، مالیات بدهند» (همان: ۵۱۱).

امتناع ارامنه از پذیرش تابعیت روسیه دو علت داشت: یکی این که دولت روسیه مایل نبود در قفقاز به اندازه اهالی آنجا به ارامنه اراضی دولتی واگذار کند، بلکه درصد بود در داخل روسیه و نزدیک سیبری به آنها زمین بدهد. در صورتی که ارامنه از گرفتن زمین دولتی صرف نظر می کردند تا بیست سال به آنها اجازه داده می شد که در قفقاز در هر کجا که بخواهند سکونت کنند و مقصود دولت روسیه این بود که اهالی قفقاز را به خاک روسیه کوچ دهد و در عوض ارامنه را در قفقاز و نقاط سرحدی ساکن کند تا در آینده از هجوم بیگانه، شورش مرزی، و اوضاع داخلی کشور آسوده باشد. دومین دلیل این بود که در صورت قبولی تابعیت روس، ارامنه مزبور مجبور بودند مطابق قانون نظام روسیه از سال آینده سرباز بدهند و ارمینی ها از این مسئله می گریختند؛ بنابراین مایل بودند به تابعیت ایران درآیند (همان: ۵۰۷).

مورد دیگر مربوط به مسیحیانی است که در ۱۳۲۶/ ۱۹۰۸ درخواست تابعیت ایران را کردند و پس از گرفتن تذکره و تابعیت این کشور از عثمانی به آنجا مهاجرت کردند (استادوخ، ۱۳۲۶: ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۴).

گاهی این تغییر تابعیت از روی اجبار بود. دولت عثمانی برای «زیاد نمودن اتباع و دخل و قوای مملکت» (کمام: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴) و کاهش نفوذ دولت و تجار ایرانی با متوسل شدن به زور و اجبار ایرانیان را به پذیرش تابعیت عثمانی وادار می کرد یا بدون اطلاعشان اسامی آنها را جزو اتباع خود قید می کرد. این اقدام دولت عثمانی یکی از مهم ترین عوامل نارضایتی و نگرانی ایرانیان مقیم این کشور بود و بخش زیادی از شکایتها مربوط به همین مسئله بود. در سال ۱۳۱۹/ ۱۹۰۲ مأموران عسکریه عثمانی نام ۱۴۰ نفر از اتباع ایران را در دفتر نفوس عثمانی و تابع دولت خود نوشتند.

بعضی از آنها را به معاینه برده و تذاکر دولتی ایشان را گرفته ضبط نموده و بعضی دیگر تذاکر خود را به مأمور قورعه نداده هریک را به یک اسناد باطل قید دفتر نفوس عثمانیه نوشته و او را تابع دولت خود می داند. تعدی از همه بدتر بعضی از اتباع معروفین تبعه دولت علیه ایران را حکم غیابی بدون معاینه بعضی خودشان ایرانی

اولادشان را عثمانیه و بعضی دیگر را خود با اولادش را تبعه خود قید دفتر نفوس کرده و دایره خودشان تصدیق بلاصدق و تحقیق بلاحق درباره ایشان نموده... (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۵، ۵۱۵-۵۱۶).

در موردی دیگر، در ذی القعدة ۱۳۳۲/ اکتبر ۱۹۱۴ حکومت محلی خانقین با توسل به شکنجه و حبس کوشید اتباع ایرانی مقیم خانقین را به ترک تابعیت ایرانی و پذیرش تابعیت عثمانی مجبور کند (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۲۳۵).

هدف دیگری که عثمانیان از مجبور کردن ایرانیان به پذیرش تابعیت عثمانی داشتند کاهش نفوذ دولت و تجار ایرانی در خاک عثمانی بود (همان: ۱۷۷).

در وادار کردن ایرانیان به تغییر تابعیت برخی اوقات مأموران ایرانی هم دست ترکان می شدند. در نامه شکایت آمیز جمعی از اتباع ایرانی مقیم عراق به علاء السلطنه، نخست وزیر وقت، این مسئله دیده می شود. اتباع ایران در این نامه از رفتار و تعدیات مأموران عثمانی شکایت کرده اند. مأموران عثمانی با همراهی مکرم السلطان، کارپرداز ایرانی مقیم بغداد، با آنها بدتر از یهودیان و زرتشتیان رفتار می کردند و به آنها آزار می رساندند. طبق این سند، مأموران عثمانی آنها را به اجبار جلب کرده، نامشان را جزو تبعه عثمانی قید کردند و وقتی این افراد تذکره اصلی خود، یعنی تذکره ایرانی ارائه کردند، عوامل عثمانی آن را گرفته و ضمن دشنام و ناسزا گفتن پاره کردند. بعد از این، وقتی برای شکایت به کارپردازی خود در بغداد مراجعه کردند، مأموران ایرانی توجهی به خواست آنها نکرده و با مشارکت و همراهی عثمانیان، به طرق مختلف در حق آنها ظلم روا داشتند. هر اندازه که خواهش و درخواست آنها به کارپردازی بیش تر شد، ظلم و تعدی آنها نیز افزایش یافت. از این رو، تلگراف های فراوانی به سفارت خانه ایران در استانبول ارسال کردند و از آنجا کمک خواستند، اما باز هم جوابی نیامد تا این که برای حل این مسئله از علاء السلطنه کمک خواستند (همان: ۵۴۶-۵۴۷). نخست وزیر نیز در نامه ای به وزارت خارجه دستور پیگیری موضوع را داد (همان: ۵۴۹).

دولت عثمانی برای این که تعداد بیش تری از ایرانیان را به تابعیت عثمانی درآورد، قوانینی وضع می کرد. مثلاً در ۱۲۸۵ق/ ۱۸۶۸ دولت عثمانی قانون نامه ای درباره تبدیل تابعیت وضع کرد که مقرر می کرد هر کس یکی از والدینش تبعه عثمانی بود، خودش نیز تبعه عثمانی به شمار می رفت و هر کس پنج سال به طور پیوسته در خاک عثمانی توقف می کرد، می توانست تابعیت عثمانی بگیرد و درخواستش بلافاصله پذیرفته می شد (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۳، ۲۴۶).

در دو دهه ابتدایی ۱۹۰۰ همین سیاست دنبال شد. در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷ حکمی از باب عالی و «سرعسکری ولایات» صادر شد مبنی بر این که هر کس مدعی تابعیت ایرانی بود باید تذکره‌اش به تصدیق وزارت خارجه عثمانی می‌رسید، در غیر این صورت او را تبعه ایران ندانسته و جزو اتباع عثمانی به‌شمار می‌آوردند. این حکم و اصراری که مأموران در اجرای آن داشتند عرصه را برای اتباع ایرانی تنگ کرد و در پی آن سیل شکایات اتباع ایرانی از این وضعیت بود که حبس و زندانی شدنشان را به همراه داشت (استادوخ، ۱۳۲۵: ک ۵، پ ۱۰، س ۱۴) (← سند ۱).

قانون دیگر «قانون تبعیت مادر عرب» بود که بر اساس آن مأموران اتباع ایرانی را که مادرانشان عرب بود به اجبار به تابعیت دولت عثمانی درآورده و اسامی‌شان را در دفاتر نفوس خود قید می‌کردند. اتفاقی که برای حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی^۳ افتاد و مأموران پس از مطلع شدن از نسب او و این که مادرش عرب است، او را تبعه عثمانی کردند (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۵۵۷).

قانون منع ازدواج اتباع ایران و عثمانی و قانون به عسکری بردن اتباع ایرانی و اولادشان از دیگر قوانینی بود که در این باره وضع شد. این دو قانون به دلیل اهمیت در بخشی جداگانه بررسی خواهد شد.

در مواردی گروهی با تغییر تابعیت خود از قید قوانین کشورشان بیرون آمده و فرصت می‌یافتند در منطقه‌ای که در آن ساکن بودند مطابق میل خود رفتار کنند و در واقع دستشان به ظلم و اجحاف در حق دیگران باز می‌شد. مثلاً جمع کثیری از اهالی کردستان تذکره عثمانی گرفته و به تابعیت عثمانی درآمدند و تحت حمایت شهرداری عثمانی قدرت بسیاری در کردستان به دست آوردند؛ به طوری که به صورت علنی سلاح در دست گرفته و انواع جنایات را انجام دادند؛ حتی گاهی بر حکومت محلی هم سلطه می‌یافتند (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۵، ۴۸۶).

گرفتن تابعیت عثمانی همیشه از روی اجبار یا فرار از قوانین دولتی نبود. گاهی شغل، شرایط اقتصادی، یا علاقه قلبی و اختیار (موجانی، ۱۳۸۹الف: ۶۹) باعث می‌شد که اتباع تابعیت کشور همسایه را قبول کنند.

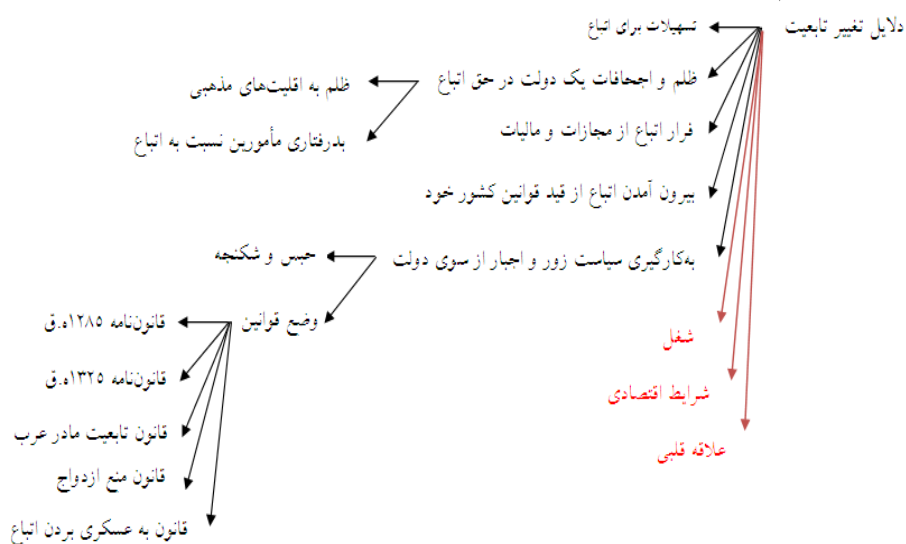
عثمانی یکی از مهم‌ترین شریک‌های تجاری ایران بود و پس از روسیه و انگلستان مقام سوم را در تجارت ایران داشت. از این رو، بسیاری از تجار ایرانی به استانبول در رفت و آمد بودند و کالاهای تجاری‌شان را همراهی می‌کردند (عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۶۲). اما بسیاری از تجار و اصناف ایرانی در عثمانی و به‌ویژه استانبول ساکن بودند و در امور گوناگون

بازرگانی فعالیت می‌کردند (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۵۸). صرافان عمده کربلا ایرانی بودند و تجار در شهرهای عراق از جمله نجف، بصره، و کربلا ساکن بودند (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۹۷، ۴۰۸). متقابلاً تعدادی از تجار و اصناف عثمانی نیز در ایران زندگی می‌کردند که البته از آن‌ها اطلاعات کافی در دست نیست. تعدادی از تجار ایرانی و عثمانی ضمن سکونت در کشور همسایه تابعیت آن‌جا را می‌پذیرفتند تا بهتر بتوانند به فعالیت اقتصادی بپردازند.

شرایط بد اقتصادی و نبود کار در ایران نیز باعث می‌شد که روزبه‌روز ایرانیان بیش‌تری به عثمانی مهاجرت کنند. عین‌السلطنه در ۱۳۴۲ق/۱۹۲۳ ضمن اشاره به مهاجرانی که در خاک عراق مقیم بودند، بیان کرده که به‌دلیل فراوانی کار در این منطقه هر روز تعداد بیش‌تری از ایرانیان به عراق وارد می‌شدند (سالور، ۱۳۷۴: ج ۸، ۶۶۰۵). بیش‌تر این مهاجران تابعیت عثمانی را می‌پذیرفتند تا بتوانند از شرایط خوب اقتصادی آن‌جا بهره ببرند. عراق بخشی از امپراتوری عثمانی، محل قبور ائمه، و زیارتگاه انبوه شیعیانی بود که به‌ویژه در محرم و صفر خود را به آن‌جا می‌رساندند. قافله‌های حج نیز از شوال یا ذی‌القعدة سفرشان را آغاز می‌کردند و از مسیرهای مختلف زمینی و دریایی راهی سفر حج می‌شدند. حجاج ایرانی می‌کوشیدند در مسیر رفت یا بازگشت به زیارت عتبات عالیات و سایر اماکن مقدس عراق بروند؛ بنابراین هر سال گروه انبوهی از زوار و حجاج ایرانی وارد خاک عثمانی می‌شدند و مدت زیادی را در برخی شهرهای آن توقف می‌کردند (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۸۶) و پس از مدتی بازمی‌گشتند، اما تعدادی از آن‌ها به‌دلیل علاقه و ارادتی که به اهل بیت (ع) داشتند برای همیشه در آن‌جا مقیم می‌شدند و در برخی موارد تابعیت عثمانی را می‌پذیرفتند. افزون بر این، وجود حوزه‌های درسی در خاک عراق، که از اواخر قرن نوزدهم اهمیت بسیاری یافته بود، طلاب علوم دینی و علمای بسیاری را به این ناحیه جذب می‌کرد که معمولاً در شهرهای زیارتی عراق به‌ویژه نجف ساکن بودند. در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷ کربلا ده مجتهد بزرگ داشت که همه آن‌ها ایرانی بودند (همان: ۳۹۸).

اگر فردی موفق به زیارت نمی‌شد، وصیت می‌کرد جسدش در این اماکن دفن شود. افزون بر این، تعداد دیگری از ایرانیان به‌ویژه علما به‌دلیل ارادتی که به امامان شیعه و این اماکن مقدس داشتند مایل بودند پس از مرگ در عتبات دفن شوند. درواقع منتهای آرزوی یک ایرانی این بود که پیکرش در جوار مقابر بزرگان شیعه، به‌ویژه حضرت امیرالمؤمنین در نجف یا حائر حسینی در کربلا، به خاک سپرده شود. به‌سبب همین تعلق خاطر، به روایت یکی از خاورشناسان فرانسوی «آن‌ها پس از مرگ هم برای آخرین بار به کربلا مسافرت می‌کردند» (موجانی، ۱۳۸۹: ب: ت)؛ بنابراین بازماندگان موظف می‌شدند اجساد را به عراق

ببرند. همراهان پس از دفن جسد به ایران بازمی‌گشتند، اما تعدادی از آن‌ها مانند دیگر زوار در آن‌جا مقیم می‌شدند و تابعیت عثمانی می‌گرفتند.



نمودار ۱. دلایل تغییر تابعیت در مناسبات اتباع ایران و عثمانی

۱.۱.۲ ازدواج اتباع ایران و عثمانی

پیش‌تر اشاره شد که یکی از راه‌کارهای دولت عثمانی در مجبور کردن اتباع ایرانی به ترک تابعیت خود تصویب قوانین گوناگونی بود که یکی از آن‌ها قانون منع ازدواج اتباع طرفین بود. برخی از اتباع ایرانی، که به خاک عثمانی مهاجرت می‌کردند و در آن‌جا ساکن می‌شدند، با زنان عثمانی ازدواج می‌کردند. اگرچه گروهی از این افراد بعد از ازدواج به دلیل بروز اختلاف زن‌ها را طلاق می‌دادند، اما عده‌ای دیگر یا به دلیل راضی بودن از اوضاع یا به دلیل علاقه‌ای که به فرزندان‌شان داشتند همسرانشان را حفظ می‌کردند و برخی از آن‌ها به تدریج عثمانی‌مآب می‌شدند (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۹۵). دولت عثمانی برای این‌که از این ازدواج‌ها، که تعدادشان اندک هم نبود، به سود خود استفاده کند، در ۱۲۸۶ق/ ۱۸۶۹ قانون منع ازدواج را تصویب کرد که به موجب آن فرزندان مردان ایرانی که با زنان عثمانی ازدواج کرده بودند تبعه آن کشور به‌شمار آمده و موظف به خدمت سربازی بودند. در حالی که طبق قانون دولت ایران «ولد تابع والد و ولد تبعه هر دولت باشد، ولد نیز به تابعیت والد خود تبعه آن دولت [آن دولت] خواهد بود» (استادوخ، ۱۳۲۱: ک ۸، پ ۱۴، س ۱۰)؛ بنابراین بر طبق این قانون، همه فرزندان متولدشده از زنان عثمانی، چه پیش از این تاریخ و

چه بعد از آن، تبعه عثمانی به‌شمار می‌رفتند. این قانون فقط دربارهٔ اتباع ایرانی اجرا می‌شد و اگر از اتباع عثمانی کسی می‌خواست از ایران زن بگیرد بدون مانع بود (همان: س ۵).

این قانون از همان آغاز با مخالفت دولت ایران روبه‌رو شد و از زمان ابلاغ همواره مورد اختلاف و مذاکره میان سفارت ایران و باب عالی بود. در نهایت با تلاش‌های ایران، قانون تا حدی تعدیل شد و به‌موجب قراری که در ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸ میان دو دولت گذاشته شد و سفارت ایران اصول آن را به کنسولگری‌ها و کارپردازی‌هایش ابلاغ کرد، مقرر شد که ازدواج مردان ایرانی با زنان عثمانی هم‌چنان ممنوع باشد، اما توافق شد ازدواج‌هایی که پیش از صدور این فرمان انجام شده بود، از شمول این قانون خارج شده و فرزندان متولدشده از این ازدواج‌ها از سربازی و خدمت عسکری معاف و به تابعیت اصلی پدرشان شناخته شوند. بر اساس این دستور، اگر کسی قانون را نادیده می‌گرفت و با زنان عثمانی ازدواج می‌کرد، بدون قبول هیچ عذر و بهانه‌ای به ایران تبعید شده و جاری‌کنندهٔ نکاح نیز نفی بلد می‌شد. اگر این شخص بعد از مدتی به ممالک عثمانی بازمی‌گشت، به جزای عمل خلافی که انجام داده بود، فرزندانش به «سلک عسکری عثمانی» وارد می‌شدند (همان: س ۱) (← سند ۲).

این توافق به گفتهٔ احتشام‌السلطنه، سفیر ایران در استانبول که از موافقت‌نامهٔ مزبور چندان رضایت نداشت، «منافی حقوق بین‌الدول و الملل بود [...] و داخل کردن خطیان به سلک عسکری در واقع مثل حبس و زجر برای آنان بود» (دهقانی، ۱۳۹۱: ۲۴). حاج شیخ محسن خان معین‌الملک، سفیر ایران در استانبول، نیز چندین بار به این قانون اعتراض کرد که عثمانیان هر بار با گفتن این که مملکت خودمان است و این‌گونه صلاح می‌بینیم که ملت عثمانی از ازدواج با ایرانیان پرهیز کنند، به وی پاسخ می‌دادند. اعتراض اصلی معین‌الملک نه به ممنوعیت ازدواج، بلکه به تابعیت عثمانی در آمدن اطفالی بود که از این ازدواج‌ها متولد می‌شدند (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۹۶).

البته عثمانیان این قانون را دربارهٔ همهٔ اتباع ایرانی به‌کار نمی‌بردند. آن‌ها قانون منع ازدواج را برای اهالی ایالت آذربایجان اجرا نمی‌کردند و حتی برای این‌که آن‌ها با زنان عثمانی ازدواج کنند تسهیلاتی قائل می‌شدند (همان: ۹۷). با توجه به این اوضاع و به‌دلیل حفظ منافع داخلی بود که خان‌ملک ساسانی از دولت ایران و مجلس شورای ملی خواست قانونی تصویب کند که ایرانیان را از ازدواج با عثمانیان منع کند و برای تخلف‌کنندگان از این قانون مجازاتی از قبیل «نفی و ضبط اموال و بطلان حقوق توارث و غیره» در نظر گرفته شود (همان) تا شاید از قطع علاقهٔ ایرانیان به کشور خود و تحلیلشان در جامعهٔ عثمانی ممانعت شود.

حکومت عثمانی تا مدتی مطابق این مقاوله‌نامه عمل کرد و متعرض اولاد ایرانی، که از زنان عثمانی متولد شده بودند، نشد. تا این که فرمانی جدید از باب عالی صادر شد با این مضمون که «اولاد ایرانی‌ها، که از زن عثمانی متولد شده، اگرچه تزویج پدر و مادر آن‌ها شصت سال قبل شده باشد تبعه عثمانی است» (استادوخ، ۱۳۲۱: ک ۸، پ ۱۴، س ۲). این ادعای عثمانی‌ها، که قرارداد ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸ را کاملاً نقض می‌کرد، مشکلات فراوانی برای اتباع پدید آورد. از آن بدتر حکم جدیدی بود که از دربار عثمانی ابلاغ شد که بر اساس آن اعلام کردند همه ایرانی‌ها، که از مادری عرب متولد شده‌اند، تبعه عثمانی به‌شمار می‌روند و مقرر شد آن‌ها را در محل حکومت جمع کنند و اسامی‌شان را در دفاتر عثمانی ثبت کرده و تذکره عثمانی به آن‌ها بدهند (همان). بعد از صدور این فرمان‌ها، مأموران عثمانی در کاظمین و بغداد دست به کار اجرای فرمان شده و متعرض اتباع ایرانی شدند، که به‌دنبال آن جمعی کثیر از اتباع در کارپردازی ایران ازدحام کردند. کارپرداز ایران، که شاهد این ماجرا بود، پیش‌بینی کرد که با توجه به این که در عراق دست‌کم چهار پنج هزار نفر پیدا می‌شوند که از ۶۰ الی ۷۰ سال قبل پدرانشان زن عثمانی اختیار کرده‌اند، اگر دولت عثمانی بخواهد با زور و جبر این قانون را اجرا کند، مشکلات و مفسد بسیاری پیش خواهد آمد؛ بنابراین با اطمینان دادن به این که نخواهد گذاشت چنین امری اجرا شود، از سفارت کبرای استانبول خواست که در این باره با باب عالی وارد مذاکره شود (همان).

ایران، که مخالف این قانون بود و آن را منافی شرع اسلام می‌دانست، در ملاقات‌هایی که با مقامات برجسته و عالی‌رتبه عثمانی ترتیب می‌داد، برای لغو آن تلاش می‌کرد. در یکی از این ملاقات‌ها، که با صدر اعظم، وزیر امور خارجه، و شیخ‌الاسلام عثمانی ترتیب داده شد، نماینده ایران از این که پادشاهان دو کشور مسلمان، که به گسترش روابط و اتحاد علاقه‌مندند، قانون منع ازدواج اتباع ایرانی با زنان عثمانی را تصویب کرده‌اند، ابراز تأسف کرد. در این ملاقات اگرچه هر سه نفر اظهارات نماینده ایران را درباره غیرصحیح بودن منع ازدواج تصدیق کردند، اما کاری برای فسخ قانون انجام ندادند و حتی شیخ‌الاسلام مدعی شد که منع ازدواج قانونی جدید نیست و از زمان شاه اسماعیل صفوی برقرار بوده و فسخ آن مشکلات را بیشتر خواهد کرد (همان: س ۱۱).

اگرچه دولت ایران به‌دنبال فسخ قانون بود، اما وزارت خارجه نظری متفاوت داشت. این وزارت‌خانه در نامه‌ای به ارفع‌الدوله فسخ این قرارداد را به مصلحت دولت ایران ندانست و توضیح داد که در صورت فسخ این قانون اتباع ایرانی در ازدواج با زنان عثمانی مجاز و بسیاری از آن‌ها به تدریج در خاک عثمانی مقیم می‌شوند و همه ثروت و علایق

خود را به این کشور منتقل می‌کنند. وزارت امور خارجه از دولت خواست تدبیری بیندیشد که اولاد متولد شده از مردان ایرانی و زنان عثمانی تبعه ایران به‌شمار روند (همان: س ۷).

۲.۱.۲ فراخواندن اتباع ایرانی به خدمت نظام وظیفه

در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی از آن‌جا که تعداد سربازان عثمانی در بین‌النهرین به اندازه کافی نبود، قانونی تصویب شد که به‌موجب آن مقرر شد فرزندان ایرانیان بی‌شماری که در عثمانی زندگی می‌کردند و از طریق پدرشان تبعه ایران و از سربازی معاف بودند، از این‌جا به بعد تبعه عثمانی به‌شمار رفته و ملزم به خدمت در سپاه عثمانی شوند (استادوخ، ۱۳۰۰: ک ۵۳، پ ۳، س ۳).

این قانون، که در ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷ به تصویب رسید، مغایر قانونی بود که در ۲۱ ذی‌القعدة ۱۲۹۲/۱۹ دسامبر ۱۸۷۵ میان میرزا محسن‌خان معین‌الملک، سفیر کبیر ایران، و محمد راشد، نماینده عثمانی در استانبول، منعقد شده بود. بنا بر ماده ششم این قرارداد مقرر شده بود:

تبعه ایران، که در ممالک عثمانی اقامت دارند، به صفت تبعه خارجه هستند، مثل سایر تبعه خارجه از خدمات و تکالیفی که مخصوص و منحصر به تبعه عثمانی است، مانند خدمات و بدلات عسگریه مستثنی خواهند بود (طباطبایی مجلد، ۱۳۷۳: ۳۹۷).

ایران از آغاز به این قانون، که با اصول و قوانین بین‌المللی مغایر بود، اعتراض داشت و با تلاش‌های فراوان توانست در ۱۳۰۵ق/۱۸۸۸ اولاد ایرانی را، که قبل از انتشار نظام‌نامه ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷ از مادران عثمانی متولد شده‌اند، از خدمت نظامی معاف کند (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۳، ۲۸۶).

در ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷ در نجف برای سربازگیری سرشماری عمومی آغاز شد که به اعتصاب کسبه ایرانی و تعطیلی بازار نجف منجر شد. سپس بازاریان به خانه‌های مراجعی مانند آخوند خراسانی و آقا میرزا حسین رجوع کردند. نماز جماعت مساجد نجف نیز ترک شد و ضرب‌الأجل یک‌هفته‌ای برای لغو سرشماری تعیین شد (موجانی، ۱۳۸۹: ب: ۳۷۹-۳۸۰) تا این‌که در ۱۳۲۷ق/۱۹۰۸، که ایران درگیر گرفتاری‌های داخلی و انقلاب مشروطه بود، بار دیگر عثمانیان قانون را اجرا کردند و همه اولاد ایرانیان را، که از زنان عثمانی و در خاک این کشور مشغول کسب و کار بودند، بدون استثنا تبعه خودشان به‌شمار آوردند و بالاجبار وارد قشون دولتی کرده و هزاران تن از آنان را در جبهه‌های بالکان به کشتن دادند (دهقانی، ۱۳۹۱: ۲۵؛ گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۵، ۴۹۷). این تعدیات دولت عثمانی بیش از

پیش ملیون ایرانی را پریشان کرد و مجلس شورای ملی را، که با تمامی قوا با مستبدان و شاه در کشمکش بود، ناراحت و مضطرب کرد (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ج ۱، ۵۳۲)، اما عملاً موفق نشد برای ممانعت از این کار اقدامی کند.

در ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳ سربازگیری فراگیر دولت عثمانی از ساکنان عتبات عالیات آغاز شد. عثمانیان با بی‌توجهی به قوانین تابعیت اتباع خارجه، سربازگیری از میان ایرانیان و حتی از میان طلاب مدارس علوم دینی را آغاز کردند (موجانی، ۱۳۸۹: ۴۲۵).

در ۱۳۳۴ق/۱۹۱۶ روس‌ها قصر شیرین را تصرف کردند و حکومت موقت مهاجران به رهبری نظام‌السلطنه را به بغداد عقب نشانند. در این شهر نظام‌السلطنه طی ملاقاتی با انورپاشا، وزیر جنگ عثمانی، به وی گفت که همه ایرانیان خاک عثمانی را مسلح کند و به بغداد بفرستد. انورپاشا هم به بهانه «اتحاد اسلام» دستور داد که همه ایرانیان استانبول را گرفته و به میدان گردآوری سپاه بفرستند. به «جمعی که در دکان نشسته بودند فرصت ندادند که دکان را ببندند. همین‌طور اسباب و مال‌التجاره در دکان ریخته، آن‌ها را کشیدند و به پاسگاه بردند و همه را پیاده روانه مال تپه کردند» (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۵۴: ۱۱۳). از این افراد هر کس توانایی مالی داشت با پرداخت پول از این مهلکه گریخت، اما بقیه را به جبهه سوریه فرستادند و به کشتن دادند. بعد از آن‌که انگلیسی‌ها موفق شدند بغداد را تصرف کنند، همان ایرانی‌هایی که با پرداخت پول از خدمت نظامی گریخته بودند را دوباره جمع کرده و به جبهه عراق بردند که یا در جنگ کشته شدند یا از گرسنگی جان سپردند (همان).

مأموران عثمانی برای اجرای فرمان‌های باب عالی مبنی بر یادداشت اسامی ایرانیان در دفاتر نفوس خود و به عسکری بردن آن‌ها و فرزندانشان نهایت تلاش و سخت‌گیری را می‌کردند. برای مثال زنان ایرانیان را تفتیش و کنترل می‌کردند و هر کدام که ترک‌نژاد بودند، شوهرشان را تبعید و اگر پسری جوان داشتند، به خدمت سربازی می‌بردند (گزیده اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۱۷۸).

در موردی دیگر، مأموران عثمانی به بهانه این‌که «در ایران تعیین نفوس نشده و هویت ایرانی اساس ندارد و نمی‌توان به تذکره ایرانیان سندیت واقعی را داد» (همان: ۱۶۹-۱۷۹) در آناتولی به اتباع ایران فشار زیادی می‌آوردند و تذکره‌هایشان را گرفته و مجبور به خدمت نظامی می‌کردند. به‌رغم تلاش نماینده ایران در سفر به عثمانی و حل مسئله، دولت ایران درباره ارسال نامه و اعتبار مخارج سفر مساعدت نکرد؛ حتی تلاش‌های سفارت ایران در استانبول هم بی‌نتیجه ماند و ترک‌ها خطاب به آن‌ها می‌گفتند: «شما را به‌طور نیم رسمی می‌شناسیم» (همان: ۱۷۰-۱۷۹).

در پی اقدام‌ها و تعدی‌های مأموران عثمانی، اتباع ایران شکایات متعددی به نهادهایی هم‌چون سفارت‌خانه‌ها، وزارت امور خارجه، و مجلس شورای ملی ارائه می‌کردند.

در ۲ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ / ۵ دسامبر ۱۹۱۰ اهالی قصر شیرین طی تلگرافی به مجلس شرحی درباره مستثنی بودن کلیه اتباع خارجی از تکالیف عسکریه به‌جز اتباع ایران ارائه کردند و ضمن اشاره به قرارداد ۱۲۹۲ق، که مطابق ماده ششم آن کلیه اتباع خارجی از جمله ایرانیان از تکالیف و خدمات نظامی معاف‌اند، خواهان رسیدگی مقامات ایرانی به موضوع و رفع این بلائی عظیم از اتباع ایرانی شدند (کمام: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۵) (سند ۳).

در همین سال نامه‌ای از طرف محمدامین خویی، امام‌جمعه خوی، به تهران ارسال شد که از دولت عثمانی، که ایرانیان مقیم عراق را بر خلاف اتباع سایر دولت‌ها مجبور می‌کرد به خدمت نظامی بروند، انتقاد کرده و متذکر شده بود از آن‌جا که ایرانیان توانایی تحمل این تکالیف و «تحمیلات شاقه» را نداشته و عموم ایرانیان از طلاب و تجار و کسبه گرفته تا فقرای بی‌دست و پا در وحشت و اضطراب فرو رفته‌اند، بنابراین باید به‌سرعت در این باره اقدام شود (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴).

در ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ / ۲۴ دسامبر ۱۹۱۰ شکایت ایرانیان مقیم عراق به مجلس شورای ملی تقدیم شد که از تعدیات عثمانیان در «تحریر نفوس ایرانیان» و قصد آن‌ها در وارد کردن «ایرانیان ملاکین و متوطنین و متولدین» به خدمت عسکری سخن می‌راند. در این نامه اشاره شده بود از هنگامی که در جراید عثمانی منتشر شده بود که «به استخدام عسکریه درآمدن ایرانیان» مطابق ماده ۱۱۰ قانون اساسی عثمانی است، بر سوء رفتار و تعدیات مأموران عثمانی افزوده شد و باعث اضطراب و ترس بی‌اندازه ایرانیان شد؛ به‌طوری که از سه ماه قبل همه طبقات آیات‌الله، حجج‌الاسلام، علمای عظام، تجار، کسبه و غیره به مراکز رسمی تهران و سفارت استانبول تلگراف زده و تظلم کردند، اما به هیچ‌یک از آنان جواب داده نشد (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۶).

به غیر از موارد گفته‌شده، در اسناد شکایات متعدد اتباع ایرانی درباره مسئله عسکری مشاهده شده است که در ادامه به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. نامه ایرانیان مقیم خانقین به وزارت خارجه درباره تعدیات عثمانی‌ها، که به‌اجبار آن‌ها را از سر خانه و زراعت برده، اسامی‌شان را در دفتر نفوس قید و داخل قرعه عسکر می‌کنند و به همین خاطر جماعتی در کارپردازی متحصن، عیالشان سرگردان و محصولشان در بیابان رها شده است (گزیده/اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۲۳۳)؛

۲. تلگراف اصناف نجف اشرف به مجلس درباره اقدام مأموران عسکریه عثمانی جهت تحریر نفوس فاطمیه ایرانیان ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً درباره تبعیت آن‌ها و اشاعه آن در جراید عثمانی، تقاضای کشف این بلیعه عظمی (کمام: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴)؛
۳. عرض حال ایرانیان مقیم مندلیج به مجلس، شرحی درباره شکایت از تعدیات ظالمانه و فوق‌الطاقه حکومت عثمانی و نیز اظهار رضایت از ناصرالوزاره، کارپرداز سابق آن‌جا، و استعفای وی به دلیل کسری حقوق، تقاضا جهت بازگشت مجدد ایشان و یا انتخاب شخص دیگری با معلومات عالی برای این مقام (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۱)؛
۴. شکایت جمعی از اهالی کوفه به مجلس شورای ملی درباره اقدامات مأموران عثمانی برای تحمیل خدمت عسکری به اتباع ایرانی (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴)؛
۵. عریضه مفصل ۷۸ ایرانی ساکن عتبات به مجلس و شکایت از تعدیات فوق‌العاده مأموران عثمانی و به عسکری بردن آن‌ها (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۳/۵۱)؛
۶. تلگراف ایرانیان مقیم خانقین از قصر شیرین به مجلس و شکایت بابت سخت‌گیری مأموران عثمانی در اجبار در تذکره تابعیت و بردن آن‌ها و فرزندانشان به عسکری و تقاضای مساعدت و اقدام فوری در این باره (همان: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۲۰)؛
۷. سواد کاغذ وزارت خارجه به سفارت کبری در استانبول درباره شکایات میرزا موسی‌خان، کارپرداز بصره، از بی‌اعتدالی مأموران عثمانی به حقوق اتباع ایران، از جمله این‌که می‌خواهند آنان را داخل سلک عسکری کنند (گزیده اسناد، ۱۳۷۰: ج ۵، ۵۰۲).

۳.۱.۲ واکنش ایران به تغییر تابعیت اتباعش

ایران با اعتراض و فرستادن مأمورانی برای حل مسئله یا پذیرش درخواست تابعیت اتباع عثمانی به اقدامات دولت عثمانی در راستای به تابعیت درآوردن ایرانیان واکنش نشان می‌داد.

اعتراض‌های دولت ایران دولت عثمانی را به بررسی مسئله مجبور می‌کرد. اما پس از تحقیقاتی که مدت زمان زیادی طول می‌کشید آنچه از مأموران خودشان جواب می‌رسید قطعی دانسته و مطابق آن به سفیر کبیر ایران جواب می‌دادند و حتی کارپردازی‌های ایران را به بی‌سوادی، نداشتن مواجب دیوانی، و دروغ‌گویی متهم می‌کردند. عثمانیان با سیاست دفع‌الوقت و دروغ سعی داشتند حقوق ایرانیان را ابطال و به هرچه مقصودشان است دست یابند (استادوخ، ۱۳۲۳: ک ۶، پ ۷، س ۲۴).

در مقابل، وزارت امور خارجه طی فرامینی از کارپردازانش می‌خواست که وقتی اتباع عثمانی درخواست تابعیت می‌کردند با درخواستشان موافقت شود. بنا بر نظر این وزارت‌خانه، دولت عثمانی حق اعتراض نداشت؛ زیرا مأموران عثمانی نیز درخواست اتباع ایرانی را فوراً قبول می‌کردند و آن‌ها را به تابعیت عثمانی درمی‌آوردند (استادوخ، ۱۳۲۶: ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۳-۵۴)؛ حتی دولت ایران می‌کوشید به اتباع عثمانی ساکن عتبات عالیات تابعیت ایرانی اعطا کند، اقدامی که در ۱۳۱۸ق/ ۱۹۰۰ با ناکامی مواجه شد (موجانی، ۱۳۸۹الف: ۵۷).

البته گاهی تلاش و پیگیری مأموران ایرانی نتیجه می‌داد و موفق می‌شدند برای مدتی جلوی تعدیات عثمانیان را بگیرند، مانند حاجی میرزا تقی‌خان، کارپرداز بصره، که توانست اتباع ایرانی ناصریه را از قید خدمت نظامی رها کرده، تذکره دولت ایران را میانشان توزیع کند (گزیده/سناد، ۱۳۷۰: ج ۵، ۵۳۷).

افزون بر این، دولت ایران برای جلوگیری از تغییر تابعیت اتباعش سخت‌گیری می‌کرد و برای مأمورانش در عثمانی دستورالعمل‌هایی را اعلام می‌کرد:

اشخاصی که از تبعه ایران می‌خواهند تبعیت عثمانی را قبول نمایند باید اولاً علت تبدیل تابعیت را معلوم کرده و رفع آن علت را نمود و ثانیاً دولت عثمانی بدون سؤال از مأمور دولت ایران و تحقیق حالت همان شخص نمی‌تواند او را به تابعیت قبول کند؛ باید محقق و معلوم شود که شخص مزبور در تحت محاکمه و مسئولیت نبوده موافق قانون‌نامه تابعیت مدت پنج سال علی‌التوالی در خاک عثمانی اقامت نموده و شروط نظام‌نامه را کاملاً مجری داشته است. در این صورت شما بدون مراجعت به سفارت کبری نباید جوابی به سؤال حکومت بنویسید و آن وقت هم که کیفیت را به سفارت اظهار می‌نمایید باید به‌طور وضوح اسم و محل توطن و کسب و نوع همان شخص را بنویسید که کیست و کجایی است و چقدر مدت است که در خاک عثمانی توقف داشته و مشغول چه کسب و کار است و اگر برخلاف شروط مزبوره، دولت عثمانی کسی را به تبعیت قبول کرده تذکره داد به وجهی قبول نکرده فوراً، به سفارت اطلاع بدهید (همان: ج ۳، ۲۹۱).

کارپردازی‌ها و کنسولگری‌های ایران با دقتی بسیار به درستی ادعای کسانی که خود را تبعه ایران یا عثمانی معرفی می‌کردند رسیدگی می‌کردند. از نظر آن‌ها صرف داشتن تذکره اقامت یا تذکره برای اثبات تابعیت کافی نبود؛ از این رو، مأموران مربوطه تلاششان را برای شناسایی و مشخص کردن تابعیت افراد به‌کار می‌بردند. بنا به گزارش کارپردازی ایران در بغداد، کسانی که ادعای ایرانی بودن می‌کردند سه گروه بودند: گروه اول کسانی که در اصل تبعه عثمانی بودند، اما قبل از وضع شدن قانون تابعیت ایران را اختیار کرده بودند. گروه دوم

شامل افرادی می‌شد که اصالتاً ایرانی بودند، اما از قدیم‌الایام در خاک عثمانی اقامت داشتند و گروه سوم کسانی بودند که اصلاً ایرانی بودند و برای تجارت یا زیارت به خاک عثمانی رفت و آمد می‌کردند (گزیده/اسناد، ۱۳۷۵: ج ۷، ۵۱۸-۵۱۹). از آن‌جا که گروه سوم دائم در خاک عثمانی اقامت نداشتند و هیچ‌گونه علاقه‌ای به آن پیدا نمی‌کردند، کارپرداز فقط رسیدگی به تابعیت دو گروه اول را جایز می‌شمرد و از مسئولان امر می‌خواست که درباره این دو گروه دقت و بررسی لازم را به عمل آورند تا اگر این افراد بعد از انتشار قانون تابعیت تبعه دولت ایران شدند یا اگر از مادری عثمانی زاده شده‌اند، تابعیت ایرانی‌شان باطل اعلام شود (همان: ۵۱۹).

۳. نتیجه‌گیری

بر اساس مطالب گفته‌شده ظلم و تعدی یک دولت در حق اتباعش، تسهیلاتی که یکی از طرفین برای اتباع مقابل ایجاد می‌کرد، سوء رفتار اتباع به یکی از هم‌وطنانشان و در پی آن فرار از تعقیب و مجازاتی که برای وی در نظر گرفته می‌شد، بیرون آمدن تبعه از قید قوانین کشور خود برای دست زدن به اعمال خلاف قانون، به‌کارگیری سیاست زور و اجبار، شغل، شرایط اقتصادی، و علاقه قلبی از دلایلی بود که اتباع طرفین تابعیتشان را تغییر می‌دادند یا مجبور به تغییر آن می‌شدند. در این میان دولت عثمانی برای افزایش جمعیت و نیروی جنگی خود، کسب درآمد، و کاهش نفوذ ایران در منطقه با استفاده از تهدید و زور یا وضع قوانین جدید، مانند قانون تبعیت مادر عرب یا قانون به‌عسکری بردن اتباع، به اجبار ایرانیان را به تابعیت خود درمی‌آورد و در این راه انواع اجحاف را در حقشان روا می‌داشت.

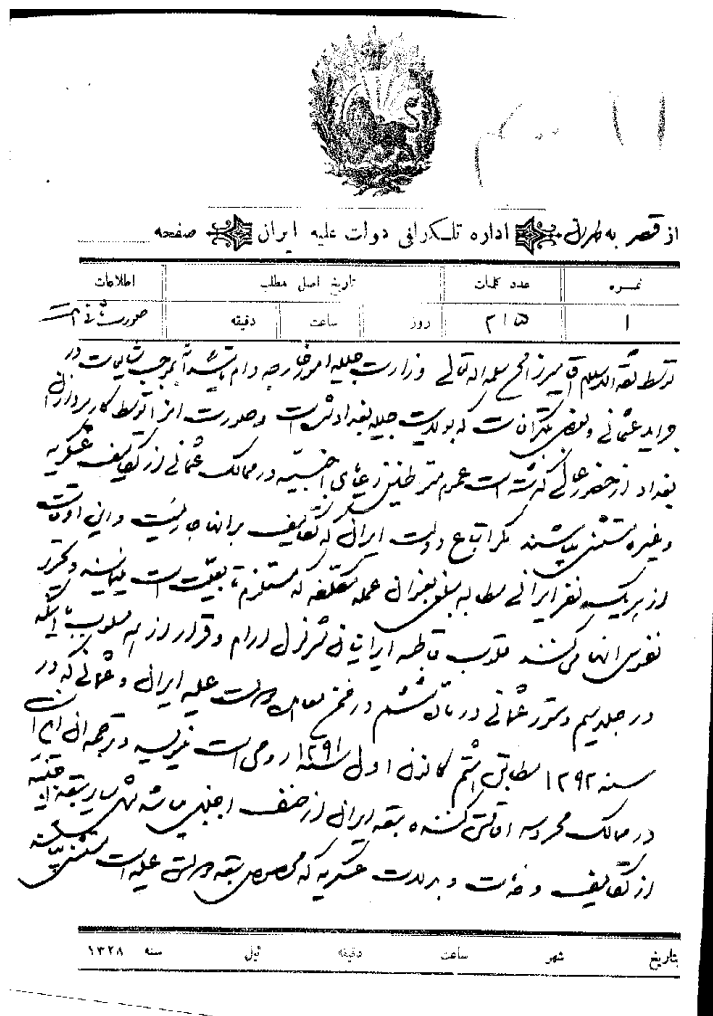
اعتراض‌های دولت ایران به این مسئله معمولاً بعد از پروسه‌ای طولانی بی‌جواب باقی می‌ماند. ایران در تلاش بود از تغییر تابعیت اتباعش جلوگیری کند، اما از یک طرف دادن تسهیلات دولت عثمانی در این راه، که درخواست تابعیت اتباع را بدون توجه به قوانین و بدون هیچ قید و شرطی می‌پذیرفت، و از طرف دیگر، قدرت عثمانی در تحمیل قوانین خود به دولت ایران و همچنین توانایی دست‌یابی به هر چه مد نظرش بود، تلاش‌های ایران را ناکام می‌گذاشت. تلاش‌های دولت ایران در منع اتباع از تغییر تابعیت یا مقابله با اقدام‌های عثمانی در مسئله تابعیت، به اعتراض و شکایت به مقامات عثمانی، فرستادن سفیر یا نماینده به باب عالی یا تشویق و پذیرش درخواست تغییر تابعیت اتباع عثمانی محدود بود، تلاشی که معمولاً بی‌نتیجه می‌ماند.

وزارت امور خارجه
تاریخ ۱۳۰۵
شماره



مصرفه آنکه ...
 در صورت ...
 معاهده ...
 در این ...
 به آن ...
 در صورت ...
 ممنوعیتی ...
 خواهند ...
 چون ...
 لهذا ...
 بکلیت ...
 بدون ...
 این ...
 نیز ...





سند ۳

پی‌نوشت‌ها

۱. شیوه‌ای از اعطای تابعیت است که بر اساس آن ملیت هر شخص بر اساس ملیت یک یا هر دوی والدین تعیین می‌شود (← مدنی، ۱۳۷۲: ۳۸).
۲. طریقی که تابعیت اشخاص از روی محل تولدشان معین شود که بر این اساس هر فردی که در قلمرو یا کشوری متولد می‌شود تابعیت آن کشور را هم دریافت می‌کند (← مدنی، ۱۳۷۲: ۴۰).
۳. حاج آقا نورالله اصفهانی از علمای بانفوذ و سیاست‌مدار بزرگ اصفهان بود که نقش بسیار مهم و مؤثری در وقایع اصفهان و مشروطیت داشت.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ) (۱۳۰۰ش). ک ۵۳، پ ۳، س ۳.
- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ) (۱۳۲۱ق). ک ۸، پ ۱۴، س ۱۰؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۵؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۱؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۲؛ ک ۸، پ ۱۴، س ۷.
- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ) (۱۳۲۳ق). ک ۶، پ ۷، س ۲۴؛ ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۴؛ ک ۲۱، پ ۱۰، س ۵۳.
- افشار، ایرج (۱۳۸۰). *دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اوبن، اوژن (۱۳۶۲). *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۹). *ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). *ترمیم‌ولوژی حقوق*، تهران: کتاب‌خانه گنج دانش.
- خان‌ملک ساسانی، احمد (۱۳۵۴). *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران: بابک.
- دهقانی، رضا (۱۳۹۱). «وضعیت حقوقی - اجتماعی جامعه ایرانیان مقیم عثمانی در سده‌های ۱۱-۱۴ق. با تأکید بر عراق»، *فصل‌نامه تاریخ روابط خارجی*، س ۱۳ و ۱۴، ش ۵۲ و ۵۳.
- سالور، قهرمان میرزا عین السلطنه (۱۳۷۴). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۸، تهران: اساطیر.
- طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳). *معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹). *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، شناسه اسناد: ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۵؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۶؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۱؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۳/۵۱؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۲۰؛ ۲/۱۶۰/۲۹/۱/۴/۲۰.
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۶۹). به‌کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، ج ۱، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۷۰). به‌کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، ج ۳ تا ۵، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (۱۳۷۵). به‌کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، ج ۷، تهران: اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۷۲). *حقوق بین‌الملل خصوصی*، تهران: کتاب‌خانه گنج دانش.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱). *تاریخ مشروطیت ایران*، ج ۱ و ۵، تهران: علمی.
- موجانی، سیدعلی (۱۳۸۹الف). *بازسازی تاریخ فراموش‌شده*، تهران: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- موجانی، سیدعلی (۱۳۸۹ب). *عتبات عالیات عرش درجات*، تهران: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- نصیری، محمد (۱۳۷۲). *حقوق بین‌الملل خصوصی*، تهران: آگاه.